

فروپاشی گذاشت. سربازان دسته‌دسته فرار می‌کردند. مأموران ساواک یا از ترس جان می‌گریختند یا به قتل می‌رسیدند و آنهایی که خوشبخت‌تر بودند اجازه می‌یافتند به آیت‌الله خمینی بپیوندند. شورشی به هواداری از آیت‌الله در میان کارمندان فنی نیروی هوایی (مشهور به همافران) آغاز شد و در میان صفوف دیگر پخش گردید. در ۱۰ فوریه نیروی هوایی با گارد شاهنشاهی به جنگ پرداخت. بعدها حبیب‌اللهی اظهار داشت: «هرگز باور نمی‌کردم ارتش به این زودی متلاشی شود.»

هزاران غیرنظامی از در و دیوارهای چندین پادگان نظامی بالا رفتند و اسلحه‌ها را ربودند و پادگانها را آزاد ساختند. بختیار طی يك نطق رادیویی اعلام نمود: «اینگونه اعمال هیچ تأثیری بر من ندارد.»

تیر خلاص به این مرد که از واقعیات به دور بود و تلاش می‌کرد انقلاب را مهار سازد در ۱۱ فوریه خالی شد. افراد مسلح و چریکهای اسلامی و سربازان هوادار آیت‌الله خمینی به خیابانها ریختند و کنترل بقیه تأسیسات نظامی را در دست گرفتند. آن عده از فرماندهان نظامی که هنوز امیدوار بودند کودتایی صورت بگیرد، دریافتند که اکنون همه امیدهایشان بر باد رفته است. نیروهای مسلح حتی از بختیار حمایت نمی‌کنند تا چه رسد به شاه. شورای عالی فرماندهان نظامی به سربازان دستور داد به سربازخانه‌هایشان برگردند و بازرگان نخست‌وزیر آیت‌الله خمینی را مطمئن ساخت که ارتش اکنون آماده پشتیبانی از دولت موقت است.

بختیار سرانجام فهمید که بازی را باخته است. درحالیکه صدای شلیک مسلسلها در خیابانهای اطراف محل کارش شنیده می‌شد، از پلکان عقب نخست‌وزیری خارج شد و توانست به مخفیگاهی بگریزد. پس از چند ماه موفق شد با تغییر قیافه سوار یک هواپیمای مسافربری شود و به تبعیدگاهش در پاریس پرواز کند.

دریادار حبیب‌اللهی و گروه دیگری از فرماندهان نظامی نیز سرانجام با پای پیاده و از طریق راههای کوهستانی به ترکیه فرار کردند. (پاره‌ای از آنان از کمکهای موساد، سرویس مخفی

اسرائیل برخوردار شدند.) آن دسته از فرماندهان نظامی که بی‌درنگ مخفی نشدند این اندازه خوشبخت نبودند. پاره‌ای از آنان را جمعیت خشمگین در وسط خیابان از اتومبیل‌هایشان بیرون کشید و درجا کشت و عده‌ای دیگر پس از محاکمات سریع اعدام شدند.

ملکه فرح روز ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ را بنحوی بی‌خاطر می‌آورد. می‌گوید: «داشتم از راهرویی در کاخ مراکش عبور می‌کردم. ما یک رادیو داشتیم که همیشه روی موج رادیو تهران می‌زان بود و شنیدم که می‌گفت: «انقلاب پیروز شد، فلان پادگان سقوط کرد.» من چند ثانیه نفهمیدم کدام طرف برنده شده است. در نظر من ما خوبها بودیم و آنها بدها. متأسفانه طرف مقابل برنده شد.»<sup>۷</sup>

هنگامی که خبر نخستین اعدامها به مراکش رسید، شاه در زمین گلف جدیدی که رابرت ترنت جونز، طراح مشهور زمینهای گلف برای ملک حسن ساخته است مشغول بازی بود. جونز بعدها اظهار داشت که اخبار تهران شاه را بی‌اندازه گیج و آشفته ساخت.<sup>۸</sup>

در واشینگتن، مقامات امریکایی بلافاصله نفهمیدند که انقلاب اسلامی تا چه اندازه پیروز شده است. وقتی ارتش در توفان ۱۱ فوریه متلاشی شد، چندین بار از اتاق عملیات کاخ سفید به ویلیام سالیوان سفیر امریکا در تهران تلفن و به او گفته شد که زبینگو برژژینسکی می‌خواهد بداند آیا هنوز شانسی برای کودتا وجود دارد؟ از آنجایی که سالیوان قبلاً به واشینگتن گفته بود که ارتش متلاشی شده و او در صدد نجات افسران امریکایی از دست مردم می‌باشد، این بار سفیر با لحنی خشن پاسخ داد: «به برژژینسکی بگویید درت را بگذار.» و سپس پرسید: «آیا لازم است این ناسزا را به زبان لهستانی ترجمه کند؟»<sup>۹</sup>

افسران امریکایی سرانجام در اثر مداخله ابراهیم یزدی یکی از دستیاران نزدیک آیت‌الله خمینی که با وی در تبعید بسر برده بود و بعداً وزیر امور خارجه شد، نجات یافتند. فردای آن، به یک واحد از

(۷) مصاحبه نگارنده با فرح دیبا ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.

(۸) اینترنشنال هرالد تریبون، ۱۳ ژوئن ۱۹۸۵.

(۹) Sullivan, *Mission to Iran*, pp. 271-273.

ارتش ایران که از سفارت امریکا محافظت می‌کرد دستور داده شد به سربازخانه‌اش برگردد. سروان جوانی که فرماندهی واحد مزبور را برعهده داشت درحالی‌که اشک در دیدگانش حلقه زده بود افرادش را جمع‌آوری کرد و هر دو گونه وابسته نیروی زمینی امریکا را به‌عنوان خداحافظی بوسید و سوار اتومبیلش شد. مهدی بازرگان نخست‌وزیر جدید به سالیوان اطمینان داد که چنانچه به سفارت حمله شود به او کمک خواهد شد و شماره تلفن مستقیم خود را برای موارد ضروری به او داد. ولی سالیوان بی‌درنگ نقشه خود را برای دفاع از سفارت و عقب‌راندن هر حمله‌ای به آن کشید.

•••

حمله مزبور در روز سنت والتاین در ۱۴ فوریه صورت گرفت. آن روز صبح درست پس از آنکه سالیوان تلگرافی از واشینگتن دریافت کرد که به اطلاع دولت جدید برساند که ایالات متحد مناسبات خود را با ایران ادامه خواهد داد، سلسله‌هایی که روی پشت‌بامهای ساختمانهای مجاور سفارت کار گذاشته بودند با تمهید قبلی آتش خود را گشودند. پنجره‌ها خرد شد و تکه‌های سرب در اطراف دبیرخانه سفارت باریدن گرفت.

سالیوان به کارمندانش دستور داد سعی کنند با تلفن مستقیمی که شماره‌اش را داشت با بازرگان تماس بگیرند. سرانجام مقامات جدید يك هیئت نجات فرستادند. اما پیش از آنکه هیئت برسد، اقامتگاه سفیر بدست مهاجمان افتاد و دبیرخانه سفارت مورد تهاجم بیش از هزار تن افراد مسلح قرار گرفت. بسیاری از آنان سرپندهای پیچازی فدائیان فلسطینی را برسر داشتند که سالیوان گمان کرد معنی آن این است که افراد مزبور را جورج حبش رهبر جبهه خلق برای آزادی فلسطین آموزش داده است.

سالیوان چهار دست‌وپا به راهروی مرکزی دبیرخانه سفارت که نسبتاً امن‌تر بود خزید و بوسیله دستگاه واکی-تاکی به تفتگذاران دریایی محافظ سفارت دستور داد مقاومت نکنند و بخصوص به کسی شلیک نکنند. او حساب می‌کرد که اگر يك سرباز امریکایی يك ایرانی را بکشد چنان خشمی برانگیخته خواهد شد که همگی امریکاییان را

قطعه قطعه خواهند کرد. او بیشتر کارمندانش را به زیرزمین سفارت فرستاد تا به سوزاندن و پاره کردن اسناد محرمانه‌ای که باقی مانده بود (بخش عمده اسناد مزبور را قبلاً به خارج از کشور فرستاده بود)، تخریب ماشینهای رمز و پیاده کردن قطعات دستگاه مخابرات از طریق ماهواره اقدام کنند.

آنگاه سالیوان سفارت را تسلیم مهاجمان کرد و درهای فولادین طبقه دوم دبیرخانه سفارت را که مهاجمان می‌کوشیدند خرد کنند، گشود. ایرانیان مسلح و غیرمسلح در اطراف درها دراز کشیده بودند. رفته رفته معلوم شد که پاره‌ای از این اشخاص مهاجم و پاره‌ای دیگر مأموران نجات هستند که بازرگان و یزدی اعزام داشته‌اند.

یزدی شخصاً به سفارت آمد و بی‌اندازه از امریکاییان محذرت خواست و با کمک یکی از روحانیون بلندپایه مهاجمان و تماشاچیان را وادار به تخلیه سفارت کرد. او موافقت کرد که از آن پس پاسداران انقلاب را در داخل و خارج از محوطه سفارت بگمارد. طی چند روز بعدی، تقریباً تمام همکاران سیاسی سالیوان برای ابراز همدردی و خوشحالی از اینکه در این جریان کسی به قتل نرسیده به دیدار او آمدند. ۱۰

به‌رغم این حمله، دولت ایالات متحد اعلام داشت که مناسبات دیپلماتیک عادی خود را با رژیم جدید حفظ خواهد کرد. یکی از دلایلی که سایروس ونس وزیرخارجه عنوان کرد حفظ جان امریکاییان بود. دلیل دیگر «ممانعت از این امر بود که دستگاههای حساس نظامی و اطلاعاتی به دست دشمن بیفتد». ۱۱

سالیوان در ۲۱ فوریه به دیدن بازرگان رفت تا از طریق او آیت‌الله خمینی را مطمئن سازد که دولت امریکا انقلاب ایران را به رسمیت شناخته و در امور داخلی ایران دخالت نخواهد کرد. او حتی پیشنهاد کرد تحویل اسلحه ادامه یابد - هرچند در این هنگام رژیم جدید می‌کوشید موافقت امریکا را به پس‌گرفتن بعضی از تجهیزات

10) Ibid., pp. 246-68.

11) Cyrus Vance, *Hard Choices*, (New York: Simon and Schuster, 1983) pp. 342-44.

گران‌قیمتی که شاه خریده بود جلب نماید. همچنین، سالیوان بازرگان را راضی کرد که به آزادی تعدادی امریکایی که در ایستگاههای مراقبت امریکا در جوار مرز شوروی گروگان گرفته شده بودند کمک کند. این افراد نه به دست مبارزان انقلابی بلکه به دست پرسنل نیروی هوایی اسیر شده بودند که بیم از آن داشتند که از آن پس حقوقشان پرداخت نشود. او به بازرگان گفت که ایستگاههای مزبور برای امنیت ایران ضروری است زیرا اطلاعات لازم را دربارهٔ نقل و انتقالات سربازان شوروی می‌رساند. نخست‌وزیر موافقت کرد و وابستهٔ نیروی هوایی سفارت و دستیار نخست‌وزیر با یک کیف محتوی پول برای پرداخت به پرسنل نیروی هوایی به شمال ایران پرواز کردند. با وجود اینکه آیت‌الله خمینی مرتباً به ایراد سخنرانیهای ضد امریکایی اشتغال داشت. این کار موفقیتی برای ایالات متحد بشمار می‌رفت و لذا سالیوان را به این فکر واداشت که می‌تواند با رژیم جدید مناسبات قابل‌دوام داشته‌باشد. ۱۲ اما اکنون او و کارمندانش از یک چیز یقین حاصل کرده بودند: چنانچه شاه به امریکا برود چنین کاری غیرممکن خواهد بود. به‌علاوه پس از حمله به سفارت آنها دریافته بودند که اگر شاه به امریکا برود جان خودشان جداً در معرض خطر خواهد بود. بنابراین در این زمینه به ارسال تلگرامهایی به واشینگتن پرداختند. می‌گفتند اگر شاه به امریکا برود، دیپلماتهای امریکایی در تابوتهایی از چوب کاج به کشورشان بازخواهندگشت. ۱۳

12) Sullivan, *Mission to Iran*, pp. 271-73.

۱۳) مصاحبهٔ نگارنده با چارلز فاس رایزن سابق سفارت امریکا در تهران، ۲۸ ژانویه ۱۹۸۵.

## فصل هفتم

### خدا حافظی شاهانه

با پیروزی چشمگیر انقلاب در ایران، مخالفت با اقامت شاه در درون کشور مغرب افزایش یافت. ظهور ناگهانی آیت‌الله پیروزمند در صحنه نه تنها غرب را شگفت‌زده کرد بلکه در میان مسلمانان جهان نیز يك موج گسترده و آنی از غرور به فرهنگ و قدرت سیاسی مذهبشان پراکنیخت. مراکشیهایی که با رژیم سلطنت یا با فاصله گرفتن از بنیادگرایی اسلامی یا سازمان آزادی‌بخش فلسطین مخالف بودند، به اعتراض پرداختند.

در شهر مراکش، دفاتر پست و کارمندان جزء ادارات که بسیاری از آنان عضو جنبش جوانان اسلامی بودند کارهایشان را تعطیل کردند. اعلامیه‌های دیواری با این کلمات زیرکانه حسن را محکوم می‌کرد: «سگت از گربه پذیرایی می‌کند.» (منظور از سگت حسن و تلفظ شاه در زبان فرانسه بسیار شبیه گربه است.) يك شعار دیگر می‌گفت: «سلطان ما سگت شاه ایران است.»<sup>۱۰</sup>

(۱) دیلی تلگراف، لندن، ۱۶ فوریه ۱۹۷۹.

ایشها برای حسن ناراحت‌کننده بود. مراکش دولت جدید بازرگان را به رسمیت شناخته بود و حسن هیچ نقمی در ادامهٔ مهمان‌نوازی از برادر سرتگون‌شده‌اش نداشت. او باهوش‌تر از این بود که تشخیص ندهد پناه‌دادن به شاه خطر بنیادگرایی اسلامی را که در کشورش در حال پیشرفت بود افزایش خواهد داد. او در سالهای اخیر با ساکت‌کردن بنیادگرایان، ضمن اینکه مخالفان چپگرا را با خود همراه ساخته بود، توانسته بود موقعیت خودش را تحکیم کند و مایل نبود اقامت طولانی شاه این ترتیبات را برهم زند.

ضمناً خطر اعزام جوخه‌های آدمکشی به مغرب وجود داشت. مقامات ایرانی به اظهار مطالبی از این قبیل پرداخته بودند: «شاه و خانواده‌اش را مانند آئشمن شکار خواهند کرد.» شایعات دیگری دربارهٔ اینکه یک گروه تروریست در صدد ربودن اعضای خانوادهٔ حسن و گروگان گرفتن آنان در ازاء بازگشت شاه برای محاکمه در ایران می‌باشند، رواج داشت.

در اواسط فوریه که شاه بیش از یک ماه بود در مراکش به سر می‌برد، در میان دیپلماتهای مقیم آن کشور بشدت شایع شد که رفتار حسن با او سرد شده‌است. مقامات آن کشور گفتگو از «مردی که برای شام آمده بود» (و پس از صرف شام نمی‌رفت) می‌کردند و این مطلب را روشن ساخته بودند که شاه باید پیش از کنفرانس سران اسلامی که قرار بود در آوریل در مغرب تشکیل شود، از آنجا برود.<sup>۲</sup> شاه نمی‌توانست باور کند که حسن او را اخراج خواهد کرد. خود او هیچ‌گاه چنین عملی با پادشاهی که در گرفتاری دستوپا می‌زد، نمی‌کرد. وقتی جعفر بهبهانیان که هنوز در مراکش به سر می‌برد و مشغول نامه‌نگاری به بانکهایی بود که شاه در آنها حساب داشت به شاه گفت که حسن مایل است او هرچه زودتر از کشورش خارج شود، شاه باور نکرد.

شاه روزهایش را به شنیدن رادیو و گردش در باغ و صحبت با

(۲) مصاحبه‌های نگارنده با سفیر پارکر در ۱۲ نوامبر ۱۹۸۵، با جعفر بهبهانیان در ۲ دسامبر ۱۹۸۵ و فرهاد سپهبدی در ۶ سپتامبر ۱۹۸۵.

امیراصلان افشار یا فرهاد سپهبدی سفیر ایران یا مطالعه در کتابخانه می‌گذراند. برای او هنوز امکان نداشت بفهمد که در کشورش چه حوادثی روی داده است و چرا.

در طول ماه فوریه، کاخ سفید یکی از مأموران سیا را دو بار نزد شاه فرستاد. این شخص را نه بخاطر شناختی که از ایران داشت بلکه بواسطه اینکه نوعی جاذبه از او تراوش می‌کرد انتخاب کرده بودند. امریکاییان به فرهاد سپهبدی اظهار نمودند که ملاقات این مأمور با شاه باید بکلی سری بماند. بنابراین سفیر در دفترچه یادداشتش به جای نام او، واضح‌ترین علامت مشخصه جسمانی او را یادداشت کرد: سبیلو.

شاه به «سبیلو» اظهار داشت که از پراه‌انداختن يك حمام خون اجتناب کرده و امیدوار است این‌کار او به این معنی باشد که روزی سلطنت بتواند در زندگی ایرانیان نقشی ایفا کند. او گفت که اکنون دیگر با رهبران نظامی ایران در تماس نیست: در واقع بیشتر آنان یا اعدام یا بازداشت شده و یا در مخفیگاهها پسر می‌بردند.

«سبیلو» از مشاهده شکل ظاهری و رفتار شاه یکه خورد. رهبر سرد و متکبر و مغرور ناپدید شده و به‌جای او «يك مرد خرد و درمانده» باقی مانده بود. شاه دچار تکان روحی شده بود و هیچ نقشه‌ای برای آینده نداشت. او هیچ اشاره‌ای به اینکه ممکن است دعوت امریکا را مورد استفاده قرار دهد ننمود.<sup>۳</sup>

آشفته‌گی فکری شاه در مصاحبه با روزنامه‌نگاری که از دیرباز می‌شناخت بخوبی نمایان است. این شخص خانم کلر هالینگ‌ورث خبرنگار دیلی تلگراف لندن بود، (روزنامه مزبور همیشه از او طرفداری کرده بود.) شاه به شرطی حاضر شد با خبرنگار دیلی تلگراف مصاحبه کند که گفته‌هایش از قول «منابع درباری» نقل شود.\*

(۳) مصاحبه نگارنده با فرهاد سپهبدی، و نیز نگاه کنید به:

*Sick, All Fall Down, p. 177.*

\* خانم هالینگ‌ورث یکی از کهنه‌کارترین خبرنگاران انگلیسی است. او در ۱۹۳۹ تنها روزنامه‌نگاری بود که شاهد حمله فازیها به لهستان بود و آن را



در این مصاحبه شاه حزب کمونیست تسوده را مسئول سقوطش دانست و به باد سرزنش گرفت و گفت کمونیستها بمراتب از ملایان قوی‌تراند. او عقیده داشت «صدها زن چادری» که در خیابانهای تهران به نفع جمهوری اسلامی تظاهرات می‌کردند، در واقع مبارزان کمونیست هستند که تغییر لباس داده‌اند!

شاه به هالینگ‌ورث اعتراف کرد که احتمالاً از ملتش دور شده‌بوده و درباریانش همیشه انتقادات مخالفان را به او گزارش نمی‌داده‌اند. او گفت هرچند در اوایل امیدوار بود اقامتش در خارج کوتاه باشد ولی اکنون می‌داند که در تبعید خواهد مرد. اما از آنچه در کشورش می‌گذشت وحشتزده شده‌است. او بر این باور بود که رهبران رژیم جدید «مارکسیست، تروریست، دیوانه و آدم‌کش هستند!»

شاه نمی‌توانست درک کند که چگونه غرب توانسته اجازه بدهد که چنین وقایعی روی بدهد. می‌گفت اکنون یک سد بزرگ و حیاتی در مقابل توسعه‌طلبی روسها از دست رفته است. این امر «بمراتب بدتر از ازدست‌دادن اروپای شرقی در یالتا است.» ایالات متحد بیش از هر کشوری مستوجب ملامت است. وقتی خانم هالینگ‌ورث شاه را ترک کرد این احساس را داشت که او بزودی عازم امریکا خواهد شد.<sup>۴</sup> شاه با باریبارا والترز خبرنگار «ای بی‌سی» نیز مصاحبه کرد. والترز از جمله روزنامه‌نگاران غربی بود که شاه با آنان روابط حسنه داشت و هر بار که به تهران می‌آمد می‌توانست انتظار یک مصاحبه اختصاصی با شاه و توجه خاص سفرای ایران در کشورهای خارجی را داشته باشد. شاه همیشه برای روزنامه‌نگاران برجسته

گزارش داد. از آن زمان حرفه روزنامه‌نگاری او را به چهار گوشه جهان و هر جنگ و انقلابی کشانده است. او در ۱۹۴۳ برای نخستین بار با شاه مصاحبه کرد و وی را شخصی دلپذیر و متواضع یافت - جز در مورد معلومات نظامی که به قول خانم هالینگ‌ورث تا حدودی مبالغه می‌کرد. از آن هنگام این خانم چند بار شاه را در سالهای انقلاب سفید و روزهای خوش سلطنت دیده و با وی مصاحبه کرده بود.

(۴) مصاحبه نگارنده با خانم کلر هالینگ‌ورث در ۱۸ ژوئن ۱۹۸۵، و نیز دبلی تلگراف لندن، ۱۶ فوریه ۱۹۷۹.

امریکایی و اروپایی بیش از روزنامه نگاران ایرانی اهمیت قائل بود. این خاصیت در او و انور سادات مشترک بود. در عین حال بیشتر اوقات از مطالبی که روزنامه های غربی درباره اش می نوشتند خشمگین می شد. پرویز راجی سفیر او در لندن دستورهایی از «اعلیحضرت» دریافت کرد که برای ساکت کردن مجله فکاهی انگلیسی پرایوت آئی که شاه را «شیت آف ایران» می نامید یک کاری بکند. راجی نسبت به اعتراض به صورتی که شاه می خواست بی رغبت بود.<sup>۵</sup>

شاه به والترز گفت که هیچ قصدی به استعفا از سلطنت ندارد. «چرا استعفا بدهم؟ من کشورم را برای کمک به آرام شدن اوضاع ترک کردم. این کار ظاهراً نتیجه معکوس داشته است... اگر من فقط سه سال دیگر فرصت داشتم تمام برنامه هایم به سرانجام می رسید و مردم می دیدند چه کارهایی برایشان کرده ام.»<sup>۶</sup>

نظر به اینکه شاه بر این باور بود که مظهر ایران است، شگفت آور

5) Radji, *In the Service of the Peacock Throne*, pp. 17-20.

\* در انگلستان روزنامه نگارانی هم بودند که به شاه نظر مساعد و حتی ستایش آمیز داشتند. مثلاً می توان از لرد چالفونت نام برد که سابقاً وزیر حکومت کارگری بود. او در مقاله ای در ۱۹۷۶ انتقاداتی نظیر آنچه را مجله پرایوت آئی از شاه به عمل می آورد، رد کرد و نوشت: «مسئله تنها این نیست که شاه مانند بسیاری از ایرانیان از بدگوییهای خشن و مکرر مارکسیستهای غربی و دنباله روهای آنان در میان چپگرایان افراطی و هواداران تندروی باب روز آنپ در ایران عمیقاً آزرده خاطر شده است، مسئله این است که او از شادمانی رذیلاته ای که در برابر هر حمله ای که به ایران صورت می گیرد نشان داده می شود واقعاً بیمار شده است. ادامه حیات جامعه صنعتی غرب موضوع بسیار مهمی است که ایران نیز مانند برزیل و آفریقای جنوبی می تواند نقش مهمی در آن ایفا نماید. اگر ما چنین کشورهایی را با بکاربردن معیارهای مضاعف و ضوابط نامربوط درباره سیستم سیاسی داخلی آنها از خودمان برانیم، تنها باید خودمان و زیاده کاری توأم با کم عقلی خودمان را سرزنش کنیم.» چالفونت تا آخر به شاه وفادار ماند. در ۱۹۷۸ از پرویز راجی سفیر ایران درباره امکان نوشتن زندگینامه اشرف پهلوی سؤال کرد. راجی پاسخ داد که زمان مناسب است.<sup>۷</sup>

(۶) تایمز لندن، ۱ مارس ۱۹۷۶.

(۷) نیویورک تایمز، ۷ مارس ۱۹۷۹.

نبود که تقریباً هر چیزی را به عنوان خیانت به شخص خودش تلقی می‌کرد. بدین‌سان، بتدریج که سفیرانی که حتی تا روزهای اخیر به او ابراز وفاداری می‌کردند در سراسر جهان «همبستگی» خود را با آیت‌الله خمینی اعلام می‌داشتند، او اظهار گنجی و حیرت می‌کرد و می‌پرسید: «چرا این شخص از من روگردان شده است؟ من که با او خوب رفتار کرده بودم.»<sup>۸</sup>

یکی از سفیرانی که از او روگردان نشد، فرهاد سپهبندی سفیر ایران در مغرب بود. نظر به اینکه همچنان به شاه خدمت می‌کرد تلگرامی از وزارت امور خارجه در تهران دریافت کرد که به او دستور می‌داد بساطش را جمع کند و فوراً به ایران بازگردد. سپهبندی جواب داد که نمی‌تواند فوراً بیاید. ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه به تلگرام مزبور پاسخ داد: «آقای فرهاد سپهبندی، من نمی‌توانم به اظهارات شما گوش بدهم. اگر فوراً مراجعت نکنید اقدامات بسیار شدیدی علیه شما به عمل خواهد آمد.» در آن روزها این یک تهدید واقعی بود، ولی سپهبندی خطر را پذیرفت. (بعدها اشرف پهلوی سفلی در نیویورک به او ارجاع کرد.)<sup>۹</sup>

افراد دیگری نیز در میان همراهان شاه بودند که می‌بایست درباره اینکه کدام راه برای تأمین آینده نامعلومشان بهتر است تصمیم بگیرند.

اولا هواپیمای ثانوی که بار و بنه را حمل می‌کرد به ایران بازگشت. امیراصلان افشار رئیس کل تشریفات شدیداً موافق بود که شاه هواپیمای اختصاصی خودش را نگه‌دارد یا بفروشد. می‌گوید به شاه گفته بود: «این هواپیما باید بیست میلیون دلار ارزش داشته باشد.» به گفته افشار شاه نپذیرفت و جواب داد: «مگر دیوانه شده‌اید؟ این هواپیما به نیروی هوایی تعلق دارد. باید آن را به ایران پس بفرستیم.»<sup>۱۰</sup>

در اواسط فوریه سرهنگ ممزی خلبان هواپیمای مزبور و خدمه

(۸) مصاحبه نگارنده با فرهاد سپهبندی در ۶ سپتامبر ۱۹۸۵.

(۹) همانجا.

(۱۰) مصاحبه نگارنده با امیراصلان افشار در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۵.

آن برای گفتگو با شاه و ملکه به کاخ آمدند. شاه گفته بود: «ما نمی‌دانیم چه وقت به ایران باز خواهیم گشت و شما احتیاج به دیدار خانواده‌هایتان دارید. ما می‌توانیم در صورت لزوم از دوستانمان هواپیمایی بگیریم.» حضار به‌گریه افتادند. شاه امیراصلان افشار را مأمور کرد که بگردد و در میان ایرانیان مقیم مراکش پول ایرانی پیدا کند و به کسانی که به کشورشان برمی‌گشتند بدهد. سرانجام آنها با مبلغی بیش از معادل پنجاه هزار دلار به ایران بازگشتند. در فرودگاه تهران درحالی‌که قرآن در دست داشتند از هواپیما خارج شدند. سرهنگ معزی اعلام داشت چقدر از اینکه به تهران بازگشته خوشحال است و چقدر از اینکه خلبان شاه بوده نفرت داشته‌است.<sup>۱۱\*</sup> بقیه درباریان شاه نیز متفرق شدند، اما نه به مقصد ایران بلکه به سوی غرب. هرکدام بهانه‌ای داشتند - پدری که در حال احتضار بود، عمل جراحی فوری، کودکان بیمار، گرفتاریهای مالی - هر چیزی که بیشتر قابل قبول و مناسب بود. بهبهانیان، مردی که پولها را در دست داشت، وحشتزده به مخفیگاهش گریخت. دولت جدید ایران

(۱۱) مصاحبه نگارنده با امیراصلان افشار در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۵، و با سرهنگ جهان‌بینی در ۸ نوامبر ۱۹۸۵.

\* در کتابی نوشته مایکل لدین و ویلیام لوئیس نویسندگان مسائل امنیت ملی که از منتقدان حکومت کارتر در رفتار با انقلاب ایران بودند داستانی نقل شده که ملایان دستهای سرهنگ معزی را شکستند تا او را تنبیه کرده و مانع از پرواز او در آینده بشوند. این داستان حقیقت ندارد.<sup>۱۲</sup> زیرا در ژوئیه ۱۹۸۱ که ابوالحسن بنی‌صدر یکی از همراهان آیت‌الله خمینی و نخستین رئیس جمهوری اسلامی ایران از مقام خود خلع شد و نزدیک بود بدست انقلابیون کشته شود، همین سرهنگ معزی او را مخفیانه به محل امنی پرواز داد. بدین سان یک خلبان توانست در ظرف سی ماه دو رهبر ایران را به خارج ببرد. پس از آن معزی در پاریس به چپگرایان مجاهدین خلق پیوست که مخالف آیت‌الله خمینی هستند.

12) Michael Ledeen and William Lewis, *Debacle* (New York: Alfred Knopf 1987), pp. 216-217.

(این کتاب تحت عنوان *هزیمت* به فارسی ترجمه شده است. - م.)

اعلام داشته بود که او کلید میلیونها و حتی میلیاردها دلاری است که شاه از ایران غارت کرده و بنابراین یکی از کسانی است که بشدت تحت تعقیب قرار دارد. بهبهانیان از ترس مأموران رژیم جدید پنهان شد و طی چند سال بعدی بطور ناشناس در خانه‌های متعدد دوستانش بخصوص در سویس پسر برد. او از مسافرت پرهیز می‌کرد و چنانچه ناچار می‌شد هواپیمای دربست گرایه می‌کرد زیرا می‌ترسید اگر از هواپیماهای مسافربری عادی استفاده کند نامش در کامپیوتر ثبت شود و مأموران هواپیمایی ایران ردپای او را پیدا کنند. شایعه دیگری نیز او را دنبال می‌کرد دایر بر اینکه او میلیونها دلار از شاه دزدیده است. این شایعه را اطرافیان شاه پراکنده بودند. بهبهانیان این شایعه را جداً تکذیب می‌کند.

کامبیز آتابای میرشکار نیز شاه را ترك کرد ولی بعداً دوباره به او پیوست. امیراصلان افشار رئیس کل تشریفات در اروپا گوشه عزلت گزید. اردشیر زاهدی نیز موقتاً به سویس رفت. زاهدی تنها مقام بلندپایه‌ای بود که در دوران تبعید شاه همیشه با او در تماس نزدیک بود. ۱۲.

چند هفته پس از ورود به مراکش، تنها مشتی از پیشخدمتها و کاردهای محافظ و خانم دکتر پیرنیا پزشک اطفال با شاه و ملکه مانده بودند. باید این مطلب را ذکر کرد که شاه از پراکندگی اطرافیانش ناراضی نبود. زیرا او نیز نظیر بسیاری از اشخاص ثروتمند، همیشه درباره پول نگران بود. او قبلاً هیچ نظارتی بر امور مالی خودش نداشت و اکنون کثرت تقاضاهای پول او را ناراحت و نگران می‌ساخت. به اشخاصی که برای درخواست کمک مالی به مراکش می‌آمدند و در ازاء خدمات گذشته خود پول مطالبه می‌کردند جواب می‌داد: «ما فعلاً در تبعید بسر می‌بریم و پول نداریم.» این موضوع با واقعیت تطبیق نمی‌کرد ولی یقیناً او دیگر به اندازه زمان قدرتش پول در اختیار نداشت.

(۱۳) مصاحبه نگارنده با اشخاص ذیربط.

و نیز مصاحبه نگارنده با زاهدی در ۳-۴ دسامبر ۱۹۸۵.

\* \* \*

در ۲۲ فوریه شاه پیامی برای ریچارد پارکر سفیر امریکا در مراکش فرستاد و گفت اکنون مایل است به ایالات متحد برود. او سرانجام تشخیص داده بود که به هیچوجه شانسی برای بازگشت به کشورش ندارد. ۱۴.

وصول این پیام توفانی از نگرانی در واشینگتن ایجاد کرد. هنوز بیش از يك هفته از حمله به سفارت نگذشته بود و هنوز هزاران امریکایی در ایران بودند. آنان از سوی «کمیته‌های انقلاب» که بمنظور اجرای دگرگونیهای ریشه‌دار در سراسر کشور ایجاد شده بودند در معرض تهدید قرار داشتند. در ۲۳ فوریه یکی از کمیسیونهای شورای امنیت ملی به ریاست زیبگنیو برژینسکی در کاخ سفید تشکیل شد و تصمیم گرفت به شاه گفته شود که در عین حال که دعوت از او همچنان به قوت خود باقی است، ولی با توجه به اوضاع پیچیده ایران برای ایالات متحد بسیار زشت خواهد بود اگر او هم‌اکنون وارد خاک آن کشور شود. ۱۵.

در میان مقامات بلندپایه امریکایی، زیبگنیو برژینسکی کمتر از همه از این تصمیم راضی بود. به گفته دستیارش ناخدا گاری سیک، او این تصمیم را «چندش‌آور» می‌یافت. او قبول داشت که ورود شاه به امریکا لازم است مدتی به تأخیر بیفتد ولی معتقد بود دولت امریکا مکلف به پناه‌دادن او می‌باشد. ۱۶ در ۲۶ فوریه اردشیر زاهدی سؤال کرد که آیا شاه می‌تواند طی چند روز آینده به امریکا برود. برژینسکی پاسخ داد دعوت به قوت خود باقی است ولی در حال حاضر عملی شدن آن اشکال دارد. ۱۷ يك نفر باید هرچه زودتر برود و این موضوع را به شاه حالی‌کند. فردای آن روز برژینسکی به کارتر پیشنهاد کرد در تصمیم ندادن اجازه ورود به شاه تجدیدنظر شود. کارتر با خشم پاسخ منفی داد. او نمی‌خواست درحالی‌که امریکاییان در ایران ربوده و کشته می‌شوند شاه در ایالات متحد به بازی تنیس

14) Sick, *All Fall Down*, p. 177.15) *Ibid.*, p. 177.16) *Ibid.*, p. 178.17) *Ibid.*, p. 178.

اشتغال داشته باشد. ۱۸.

\*\*\*

این مطلب را باید گفت که روابط جیمی کارتر و احساسات او نسبت به شاه دوپهلو بود. شاه همیشه جمهوریخواهان را به دموکراتها ترجیح می‌داد و برنامه حقوق بشر کارتر را از بعضی جهات علیه خودش می‌پنداشت. اما در دو فرصت که آندو با یکدیگر ملاقات کرده بودند، رئیس‌جمهوری دلایلی به شاه ارائه داده بود که برایش ارزش قائل است. این ملاقاتها که نمونه‌ای از سردرگمی روابط بین‌المللی است، به توجیه نگرانی شاه کمک می‌کرد.

شاه در نوامبر ۱۹۷۷ یعنی در اواخر نخستین سال ریاست‌جمهوری کارتر به واشینگتن دعوت شد. او از انتخاب کارتر دچار نگرانی شده بود و دستگاه حکومت جدید این احساس را در او بوجود آورده بود که گرچه ایالات متحد هنوز او را یک متحد مهم تلقی می‌کند، ولی روزهای فروش نامحدود اسلحه و نادیده گرفتن شکنجه‌های ساواک در امریکا سپری شده است. در واقع حتی قبل از آنکه کارتر در کاخ سفید مستقر شود، شاه ساواک را تا اندازه‌ای معتدل ساخته و تعدادی از زندانیان سیاسی را آزاد کرده اجازه داده بود که انتقادهای بیشتری از حکومت برگزیده او به عمل آید. ۱۹.

با این همه، وقتی شاه وارد واشینگتن شد اطلاع یافت که صدها دانشجوی ایرانی برای تظاهرات علیه او گردآمده‌اند. بسیاری از آنان برای اینکه از جانب ساواک شناخته نشوند ماسک به صورت‌هایشان زده بودند. در همین حال تظاهرکنندگان طرفدار شاه نیز که بسیاری از آنان از جانب سفارت ایران جمع‌آوری شده بودند، در خیابانهای اطراف بودند. بمحض اینکه شاه به کاخ سفید رسید تا مورد استقبال رسمی پرزیدنت کارتر قرار بگیرد، این دو گروه از پس نرده‌های پلیس یکدیگر را به فحش و ناسزا بستند و سپس با چوب و چماق به جان یکدیگر افتادند. پلیس واشینگتن گاز اشک‌آور به سوی آنان پرتاب کرد و وزش باد گاز را به سوی کاخ سفید برد. در برابر حضار،

18) Ibid., p. 178.

19) Ibid., p. 28.

شاه شاهان و رئیس جمهوری امریکا سرفه می کردند و اشک می ریختند و می کوشیدند از یکدیگر ستایش کنند و همسرانشان نیز در کنارشان ایستاده بودند.

در داخل کاخ سفید، رفتار شاه با متانت بود. او هیچ اشاره‌ای به تظاهرات و گاز اشک آور نکرد. هرچند بسیاری از ایرانیان از جمله پاره‌ای از حامیان شاه بر این باور بودند که این صحنه‌سازی را دولت امریکا عمداً بمنظور توهین به او ترتیب داده است. به جای این کار، شاه با کارتر و مشاورانش گفتگویی طولانی دربارهٔ اوضاع بین‌المللی کرد. او بدون یادداشت صحبت می‌کرد و توانایی‌اش در ارتباط‌دادن تحولات اقتصادی در یک بخش از جهان به رقابتهای سیاسی در بخشی دیگر، کارتر و دستیارانش را بشدت تحت تأثیر قرار داد. در برابر آنان رهبری قرار داشت که جنگ قدرتها را در جهان معاصر درک می‌کرد و از کلی‌گوییهای دوپهلوی که نقص بسیاری از سران جهان سوم می‌باشد، پرهیز می‌نمود. ۲۰

آن شب کارتر در ضیافت شام کاخ سفید نطق گرم و گیرایی دربارهٔ اهمیت مناسبات ایران و ایالات متحد ایراد کرد. درحالی‌که شاه مشغول گوش‌دادن بود، چشمانش از اشک پرشد. فردای آن روز هنگام صرف ناهار، شاه روز قبل را «روزی که هم صبح و هم شب اشک به دیدگان آورده نامید.

همانطور که گاری‌سیک یادداشت کرده است، آن شب یکی دیگر از جنبه‌های شخصیت شاه جلوه کرد. کارتر شب‌نشینی با موسیقی جاز و شرکت هنرمندانی چون ساراوان و دیزی گیلسپی ترتیب داده بود. در پایان نمایش جیمی و روزالین کارتر برای تبریک به هنرمندان بر روی صحنه رفتند. شاه شق و رق سر جایش نشسته بود. همسرش در گوشش زمزمه کرد که با او به روی صحنه برود. اما او نپذیرفت. سرانجام فرح بزور او را برای دست‌دادن با هنرمندان به صحنه کشید. شاه آشکارا ناراحت بود. ۲۱

20) Hamilton Jordan, *Crisis* (New York: Berkley 1982) p. 87.

(این کتاب تحت عنوان بحران به فارسی ترجمه شده است. - م.)

21) Sick, *All Fall Down*, p. 29.



•••

کارت‌ر و شاه برای دومین بار چند هفته بعد با یکدیگر دیدار کردند. این بار شب‌سال نو مسیحی و در تهران بود. کارت‌ر به یک سفر دور دنیای تب‌آلود دست زده بود و تهران استراحتگاهی مناسب میان ورشو و دهلی نو بشمار می‌رفت.

شاه پیشنهاد کرد که این دیدار فرصت خوبی برای مذاکره میان کارت‌ر و ملک‌حسین خواهد بود که هر دو مایل به تشویق مذاکرات صلح بین مصر و اسرائیل بودند. کاخ سفید این پیشنهاد را پذیرفت. اما نمی‌شد ملک‌حسین را به ضیافت شام دعوت کرد زیرا در این صورت تشریفات ایجاب می‌کرد که او بالادست کارت‌ر بنشیند. بنابراین قرار شد ملک‌حسین به تهران بیاید و بعد از شام با کارت‌ر گفتگو کند.

سفره شام طبق معمول پهلوپها بسیار رنگین بود. به استثنای آقا و خانم کارت‌ر بقیه مهمانان قوم و خویشهای شاه بودند: برادران ناتنی، خواهران، خواهران ناتنی، پسرعموها، پسرخاله‌ها. جای سایروس ونس وزیر خارجه آمریکا و خلعت‌بری وزیر امور خارجه ایران و سایر مقامات بلندپایه در پایین میز قرار گرفته بود. این موضوع گفتگوهایی در میان امریکاییان برانگیخت.

غذا طبعاً عالی بود. کباب، کبک‌پلسو، سالاد میوه، شامپانی دم‌پریونیون و شرابهای عالی... و دست‌آخر بستنی‌مشتعل که به افتخار ورود آن چراغها را خاموش کردند.

شاه نطق مؤدبانه‌ای ایراد کرد. اما اوج این ضیافت سخنرانی کارت‌ر بود. رئیس‌جمهوری با قدرت‌بیانی که از نگرانی او دربارهٔ مراعات حقوق بشر در ایران ناشی می‌شد، چند بیت شعر از سعدی شاعر محبوب ایران را خواند:

که در آفرینش ز يك گوهرند  
دگر اعضوها را نماند قرار  
نشاید که نامت نهند آدمی

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند  
چو عضوی بدرد آورد روزگار  
تو کز محنت دیگران بی‌غمی

این اشاره موجب تشویق بسیاری از مخالفان ایرانی شاه گردید که آن را پشتیبانی رئیس‌جمهور از مبارزه خودشان علیه شاه تفسیر کردند. ولی کارتر با ستایش از شخص شاه از این مسیر خارج شد. او اظهار داشت از روزالین پرسیده که مایل است شب سال نو را با چه کسانی بگذراند و او پاسخ داده است: «بیش از هرکس با شاه و شهبانو فرح.» و افزود: «بنابراین ما سفر خود را طوری ترتیب دادیم که امشب را با شما باشیم.»<sup>۲۲</sup> او درباره کتاب مصوری به نام پل فیروزه که شهبانو به او داده بود صحبت کرد. این کتاب یکی از دهها نشریات تبلیغاتی پرهزینه‌ای بود که به سفارش وزارت دربار تهیه و چاپ شده بود. بعضی از این کتابها پر زرق و برق بود، پاره‌ای تبلیغات پوچ بود؛ و برخی مانند این یکی زیبا ولی بالاتر از هر چیز لبریز از نوعی عرفان کاذب بود. هدف کتابهای مزبور القای این اندیشه بود که ایران سرزمینی است جادویی و افسانه‌ای که در آن عدالت حکمفرمایی می‌کند و به دست پادشاهی به‌سوی پیشرفت رانده می‌شود که همه‌چیز را می‌داند و از همه‌چیز آگاه است.

کارتر گفت: «یک‌شب من شروع به ورق‌زدن صفحات این کتاب کردم و همسرم روزالین و سپس دخترم امی را صدا زدم که آمدند. روزالین در کنارم و امی در روی زانوهایم نشست و ساعتها داستان زیبایی را که در این کتاب درباره ایران و مردم آن نوشته شده مطالعه کردیم...»

در این هنگام کارتر. جمله‌ای را ادا کرد که می‌بایست همیشه در خاطرش بماند، زیرا تنها چند هفته پس از آن بود که آشوبها و ناآرامیها در سراسر کشور آغاز گردید و در عرض دوازده ماه به سقوط شاه انجامید. او گفت: «ایران مرهون شایستگی شاه در رهبری امور کشور است. زیرا او توانسته است ایران را به صورت جزیره ثبات در یکی از پرآشوب‌ترین نقاط دنیا درآورد. این تجلیلی است از شما اعلیحضرت و رهبری شما و احترام و ستایش و عشقی که ملتتان به شما دارد... نظریات ما در مسائل مربوط به امنیت نظامی

22) Sullivan, *Mission to Iran*, pp. 130-136; Sick, *All Fall Down*, pp. 29-31.

متقابل، با هیچ کشوری به اندازه ایران نزدیک نیست و من نسبت به هیچ رهبری مانند شاه این همه احساس حق شناسی عمیق و دوستی صمیمانه ندارم.\*

عده‌ای از مقامات امریکایی که در این ضیافت شرکت داشتند از شنیدن این سخنان مبہوت شدند. اشرف پهلوی بعدها نوشت: «وقتی کارتر نطق می‌کرد من به چهره رنگ‌پریده او می‌نگریستم. لبخند او را مصنوعی و چشمانش را یخ‌کرده یافتم. امیدوار بودم بتوانم به او اعتماد داشته باشم. ۲۲۰ (در جریان سال بعد به این نتیجه رسید که نمی‌تواند.) شاه طبعاً خوشحال شد و حضار را به گفزدن شدید تشویق کرد و خودش لبخندی تابناک به کارتر زد. هیچ‌گاه یکی از رؤسای جمهوری امریکا حتی بزرگترین دوستش ریچارد نیکسون با چنین عبارات اغراق‌آمیزی او را ستایش نکرده بود.

پس از صرف شام، شاه و کارتر به کتابخانه رفتند تا دربارهٔ اوضاع خاورمیانه با ملک‌حسین به گفتگو پردازند که در همان لحظه وارد کاخ شده و مورد استقبال ولیعهد و اردشیر زاهدی قرار گرفته بود. سپس شاه از آقا و خانم کارتر دعوت کرد که در مراسم تحویل سال نو در تالار کاخ شرکت نمایند و ملکه ولیعهد را به کتابخانه فرستاد تا در آنجا جشن کوچگتری ترتیب بدهد.

یکبار دیگر پیشنهادها با لباس مخصوص و بطریقه‌های شامپانی دم‌پرینیون ظاهر شدند. در همان حال ولیعهد نوجوان در بالکن نقش متصدی پنخس موزیک گراموفون را ایفا می‌کرد. شاه خانم کارتر را دعوت به رقص کرد و کارتر با شهبانو رقصید، درحالی‌که اشرف و ملک‌حسین که قد هرکدامشان بیش از یک‌متر و نیم نیست مثل دو

\* گاری‌سیک اشاره می‌کند که این ستایش پرطنین در پیش‌نویس نطقی که وزارت خارجه و شورای امنیت ملی برای رئیس‌جمهوری تهیه کرده بودند وجود نداشت. کارتر خودش این چند جمله را در کابین پیشین هواپیمای مخصوص ریاست جمهوری در فاصلهٔ میان ورشو و تهران به نطق افزود. شاید تهیه‌کننده پیش‌نویس فاقد اعتماد بنفس بوده و برای کار خود مطالبه اعتبار نکرده است.

23) Ashraf Pahlavi, *Faces in a Mirror*, pp. 198-99.

هروسك كوکی به این سو و آن سو جست و خیز می کردند و از روی شانه های كوچك «پارتنره» خود به سقف خیره شده بودند. بقیه حضار با شور و حرارت بیشتری به رقص و پایکوبی می پرداختند.

گاهی اوقات ولیعهد به جای آهنگهای سنگین و موقر، موزیک راک اند رول می گذاشت. شاه با اشاره به او حالی می کرد که این آهنگها را متوقف سازد و بالاخره ولیعهد و خواهر جوانترش اجازه یافتند دونفری يك رقص «دیسکوی» شاد اجرا کنند، درحالیکه همه از پایین آنان را نظاره می کردند و دست آخر برایشان کف زدند.

صبح فردای آن، کارتر به هند پرواز کرد و يك شاه مفرور را پشت سر خود باقی گذاشت. گروهی از بازرگانان امریکایی و خانواده هایشان به فرودگاه دعوت شده بودند تا دست رئیس جمهوری را بفشارند. پس از آنکه هواپیمای اختصاصی ریاست جمهوری پرواز کرد، سالیوان سفیر امریکا از شاه تقاضا کرد که با بازرگانان مزبور دیدار کند. شاه که در ابتدا عصبی بود وقتی به پایان صف رسید آشکارا خوشحال می نمود و رو به سالیوان کرد و درحالیکه چهره اش برافروخته بود و غبار مختصری در چشمانش دیده می شد گفت: «شما امریکاییها واقعا مردم خوبی هستید.»<sup>۲۴</sup>

آنگاه شاه که از پشتیبانی کارتر تشجیع شده بود دستور انتشار مقاله توهین آمیزی نسبت به آیت الله خمینی را صادر کرد که موجب نخستین آشوبها علیه خود او گردید و يك سال بعد منجر به سقوطش شد. ۲۵ در اوائل ۱۹۷۹ شاه پس از آنچه به عنوان کوتاهی امریکاییها در پشتیبانی از خودش تلقی می کرد، و درحالی که در جستجوی پناهگاهی بعد از مراکش بود، به خوب بودن امریکاییها، اطمینان کمتری داشت.

• • •

در اواخر نخستین هفته مارس ۱۹۷۹ ملک حسن در مورد عزیمت شاه نگرانتر شده بود. اما قضاوتها در واشینگتن سخت تر می شد. در

24) Sullivan, *Mission to Iran*, pp. 135-36.

۲۵) مصاحبه نگارنده با داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی سابق در ۲۷ ژانویه ۱۹۸۵.

۶ مارس دیوید آرون عضو شورای امنیت ملی به کارتر هشدار داد که اگر به شاه اجازه ورود به آمریکا بدهد امریکاییهای مقیم ایران ممکن است گروگان گرفته شوند. کارتر به وزارت خارجه دستور داد در جستجوی پناهگاه دیگری برای شاه برآیند.<sup>۲۶</sup>

اردشیر زاهدی نیز به جستجو اشتغال داشت. در میان مقصدهای احتمالی یکی هم سوئیس بود که شاه مدت زیادی را برای تعطیلات و بازی اسکی در آنجا گذرانده و پول زیادی خرج کرده بود. او در سن موریتس ویلای مشهوری به نام سوورتا داشت که در زمان شکوفایی بازار نفت در سالهای ۷۴-۱۹۷۳ وزیران دارایی اطراف و اکناف جهان برای دستبوسی و ادای احترام به او به آنجا می‌آمدند. همچنین خانه‌ای در کنار دریاچه ژنو داشت اما سویسیها مثل هر ملت تاجر مسلک اکنون ترسیده بودند که روابطشان با ایران که از چنان اهمیت‌حیاتی در خاورمیانه برخوردار است به خطر بیفتد. آنان قصد نداشتند آینده تجارت خود را در این بازار عظیم نابود کنند و مهم‌تر از همه آنکه نمی‌خواستند تأمین نفت برای کشورشان را بخاطر وفاداری بیجا نسبت به یک دوست سرنگون شده به مخاطره افکنند. وقتی اردشیر زاهدی در این خصوص سؤال کرد، بطور غیرمستقیم برایش روشن ساختند که شاید عاقلانه‌تر باشد که ارسال تقاضای رسمی را به تعویق افکنند. مقامات سویسی با لحنی پوزش‌طلبانه زمزمه کردند که در صورت ورود شاه مسائل امنیتی بسیار عظیمی مطرح خواهد شد.<sup>۲۷</sup> سپس متوجه انگلستان شدند، کشوری که ایران با آن دیرینه‌ترین مناسبات را داشت و بسیاری از ایرانیان با آن روابطی عاطفی داشتند. پهبهانیان بانکدار شاه که معتقد بود انگلیسیها در هر واقعه‌ای در ایران دست دارند هنوز به شاه اصرار می‌ورزید به لندن برود و از توهینهایی که در سالهای اخیر به انگلیسیها کرده است پوزش بخواهد. شاه به این کار چندان راغب نبود، هرچند در جنوب انگلستان صاحب ملک بزرگی بود. با این‌همه به مراکش خبر رسید که مارگارت تاچر رهبر حزب محافظه‌کار بطور غیررسمی قول داده است که چنانچه

26) Sick, *All Fall Down*, p. 178.

۲۷) مصاحبه نگارنده با زاهدی در ۳-۴ دسامبر ۱۹۸۵.

در انتخابات عمومی که قرار بود بزودی در انگلستان انجام بگیرد پیروز شود، از متحد و دوست قدیمی بریتانیا استقبال خواهد کرد. ولی این مربوط به آینده بود. در حال حاضر شاید فرانسه بهتر بود. شاه در فرانسه خانه‌ای نداشت ولی اشرف و بسیاری از اعضای خانواده‌اش داشتند. روابط عاطفی و فرهنگی بین ایران و فرانسه همیشه قوی بوده است. بسیاری از ایرانیان فرانسه را بی طرف‌تر و بی نظرتر از انگلستان می‌پندارند.

فرانسه دین زیادی هم به شاه داشت. سالها پیش که والری ژیسکار دستن وزیر دارایی فرانسه بود، او نیز از جمله کسانی بود که در ویلاسورتا در سن موریشس به دیدار شاه شتافته بود و چنین می‌نمود که او می‌کوشد توهینی را که پرزیدنت پمپیدو با شرکت نکردن در جشن تخت جمشید به شاه کرده بود جبران سازد و همچنین برای فرانسه تقاضای کمک مالی کند. بعدها اردشیر زاهدی تعریف کرد «ژیسکار دست به سینه ایستاده بود و با فروتنی لبخند می‌زد تا مورد توجه شاه قرار بگیرد.» شایعاتی رواج داشت که شاه ژیسکار را مدتی در اتاق انتظار معطل نگاه داشته تا ورق بازی با دوستانش را تمام کند، ولی زاهدی می‌گوید: «شاه همیشه مؤدب‌تر از آن بود که چنین کاری بکند.»<sup>۲۸</sup> در سالهای بعد فرانسه واقعاً از شکوفائی بازار نفت و سیل پولی که به ایران سرازیر کرده بود، برخوردار شد. ولی در اواخر ۱۹۷۸ فرانسویان تشخیص دادند که هرچه زودتر شاه ایران را ترک کنند بهتر خواهد بود. در نخستین هفته ۱۹۷۹ پرزیدنت ژیسکار دستن در کنفرانس سران کشورهای صنعتی که با شرکت جیمی کارتر و هلموت اشمیت صدراعظم آلمان و جیمز کالاهان نخست‌وزیر بریتانیا در گوادلوپ، یکی از جزایر هند غربی متعلق به فرانسه تشکیل شد، عقاید خود را تشریح کرد.\*

(۲۸) همانجا.

\* کارتر در خاطراتش می‌نویسد: «در گوادلوپ من در میان سه رهبر پشتیبانی از چیزی از شاه بافتم. هگی آنان معتقد بودند که شاه باید هرچه زودتر کشورش

هنگامی که شاه و ملکه به مراکش رسیدند، هر دو بر این باور بودند که ژیسکار در گوادلوپ شخصاً به آنان خیانت کرده است. این موضوعی بود که بیشتر اوقات درباره آن صحبت می‌کردند. یکبار ژیسکار به شاه در مراکش تلفن زد. شاه در باغ بود. امیراصلان افشار از رئیس جمهوری فرانسه تقاضا کرد که بعداً تلفن کند. موقع صرف ناهار شاه گفت: «من چیزی ندارم به او بگویم. ما اینقدر به فرانسه خوبی کردیم، این همه کار برایشان کردیم. حال نظرشان را تغییر داده‌اند. من چه می‌توانم بگویم؟»

افشار پیشنهاد کرد: «اعلیحضرتا، گذشت زمان قضاوت خواهد کرد، ولی شما می‌توانید به او بگویید اگر سعی می‌کنی روی دو چهارپایه بنشینی، قطعاً وسط آندو به زمین خواهی خورد.» ۲۹

(۲۹) مصاحبه نگارنده با امیراصلان افشار در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۵.

را ترك گوید.» ۲۵ روزالین همسر کارتر در خاطرات خودش صراحت بیشتری نشان داده است. او از قول هلموت اشمیت نقل کرده که در گوادلوپ گفته بود: «همه ما می‌دانستیم که شاه چقدر ضعیف است، ولی من از اینکه او قبل از سعودیها سرنگون شد شگفت زده شده‌ام.» به گفته خانم کارتر جیمز کالاهان اظهار داشت: «همه همین عقیده را دارند... او بسیار شخص ضعیفی بود. هیچ کس مایل نبود حقایق را به شاه بگوید. ما نیز طی ده سال گذشته حقیقت را درباره متلاشی شدن اوضاع به او نگفتیم.» اشمیت گفت: «اصلاً در اطراف او کسی که عقیده مخالف داشته باشد وجود نداشت. تنها کسی که جرات می‌کرد با او مخالفت کند همسرش بود.» خانم کارتر این مطلب را جالب یافت که پس از روشن شدن حقیقت، همه ادعا می‌کردند که می‌دانسته‌اند چه روی خواهد داد. ۲۱ طبق روایت دیگری از کنفرانس گوادلوپ، ژیسکار بعد از دیگران و با ارن زیاد سخن گفت و اظهار داشت که اگر شاه بماند ایران با جنگ داخلی و جزیریری گسترده روبرو خواهد شد. کمونسستها قدرت خواهند یافت، افسران مریکایی، مقیم ایران به جنگ کمانده خواهند شد و این کار بهانه به دست شدوبها خواهد داد. اروپا نیاز به ثبات ایران و نفت ایران دارد. در زمانی که آیت‌الله خمینی در فرانسه سر می‌برد، فرانسویان به این نتیجه رسیدند که او ممکن است آنقدرها هم بی‌مطلق نباشد. واشینگتن باید خودش را با دگرگونی اوضاع در ایران آشتی بدهد. ۲۲

اکنون که او اثل‌مارس ۱۹۷۹ بود، فرانسویان از این موضوع نگران بودند که اقامت طولانی شاه در مراکش وضع متحدشان ملک‌حسن را بمخاطره بیفکنند. کنت دو مرانش رئیس سرویس مخفی فرانسه که درست پیش از آنکه شاه تهران را ترک کند بسا او ملاقات کرده بود از پاریس به مراکش پرواز کرد تا نگرانی خود را به هر دو پادشاه ابراز نماید.

به گفته مرانش او از دیرباز با شاه روابطی بسیار عالی و دوستانه داشت. می‌گوید: «او از من خواسته بود که سالی چند بار با او ملاقات کنم. من می‌گوشیدم به او نظر مشورتی بدهم، به او بگویم مسائل جهانی را چگونه می‌بینم. به علاوه، مرانش بعدها گفت که شاه به او گفته بود: «من روی شما حساب می‌کنم که مطالب ناخوشایندی را که دیگران به من نمی‌گویند، شما بگویید.»

آنچه مربوط به مرانش می‌شد این بود که سازمانهای اطلاعاتی غرب جلو گسترش کمونیسم را بگیرند. او در اتاق‌کارش در پاریس نقشه‌ای داشت که تجاوز تدریجی کمونیستها را با رنگ سرخ نشان می‌داد. مرانش شاه را فرمانروایی خودکامه می‌دانست نه دیکتاتور. دیکتاتورها بمجرد آغاز ناآرامی، بسا قدرت هرچه تمامتر آن را خرد و نابود می‌سازند. اما شاه چنین کاری نکرده بود. او شاید مخالفان سیاسی خود را سرکوب کرده بود ولی مرانش استدلال می‌کرد که طبق معیارهای شرقی ساواک چندان بیرحم هم نبود.

مرانش عقاید محکم و مشخصی درباره علل سقوط شاه داشت و پرزیدنت کارتر را سرزنش می‌کرد. بعدها مرانش ادعا کرد به شاه گفته بوده که مواظب روحانیون و تجار بازار باشد، ولی پیش از همه مواظب جیمی کارتر باشد. می‌نویسد: «به او گفتم این مصیبت ملی و بین‌المللی که جیمی کارتر نام دارد تصمیم گرفته او را از جایش بردارد.» مرانش معتقد است کارتر بکلی درباره خاورمیانه بی‌اطلاع

30) Carter, *Keeping Faith*, p. 445.

31) Rosalyn Carter, *First Lady from Plains*, pp. 307-8.

32) Rubin, *Paved with Good Intentions*, pp. 245-46.



بوده است. می نویسد: «در فکر کوتاه این شخص پیشاهنگ مسلك با  
چهره عروسکی که فقط می دانست ایران در کجای دنیا قرار دارد، شاه  
دیکتاتوری بود که مردم را به زندان می افکند و بنا بر این می بایست  
هرچه زودتر با يك دموکراسی به سبک امریکا عوض شود.»

اکنون در مارس ۱۹۷۹ در مراکش، مرانش ابتدا با حسن ملاقات  
کرد که او را از هنگامی که شاهزاده ای بیست و پنج ساله بود می شناخت.  
او بعدها پادشاه را «یکی از برجسته ترین دولتمردانی که من افتخار  
آشنایی داشته ام، با حافظه ای شگرف و چشم سومی که به او حساسیت  
زیاد و قابلیت درك فوق العاده می دهد» توصیف کرد. مرانش معتقد بود  
«حیف که مراکش نفت ندارد و گرنه حسن یکی از سیاستمداران نادر  
دوران ما می شد.»

مرانش بمحض ملاقات با حسن به او اطلاع داد که ادامه حضور شاه  
ممکن است مسائل وخیمی برای او به بار آورد. بعدها ادعا کرد که  
ملك پاسخ داده بود که شاه مهمان اوست و کاری از دستش ساخته  
نیست. مرانش می گوید ناچار شدم حسن را قانع سازم که وظایف دیگری  
از قبیل حفظ تنگه جبل الطارق «که برای اردوی آزادی جنبه حیاتی  
دارد» باید بر مهمان نوازی او اولویت داشته باشد. وقتی دریافت که  
حسن حاضر نیست خودش عذر شاه را بخواهد، داوطلب شد این کار  
را انجام بدهد. ملك موافقت کرد. ۲۲ (روایت های دیگر می گوید که احتمالاً  
مرانش کمتر از آنچه ادعا می کند در کسب موافقت حسن اشکال داشته  
است.) ۲۲

هنگامی که شاه و ملکه مرانش را به حضور پذیرفتند، وی به آنان  
گفت که رژیم جدید ایران آدم ربایانی برای دزدیدن خانواده حسن اعزام  
داشته تا آنها را با شاه مبادله کند و گفت خطر وحشتناک است. به قول  
مرانش وقتی شاه تشخیص داد که خانواده میزبانش در معرض چنین  
خطری قرار دارند موافقت کرد که ظرف سه هفته از آن کشور برود.  
مرانش تا همه ستایشی که نسبت به شاه و تعذیری که نسبت به

33) Marches and Okrent, *Dans le Secret des Princes*, pp. 257-58

34) Siek, *Ali and Deua*, p. 178; Carter, *Keeping Faith*, p. 452;

و نیز مصاحبه نگارنده با سفیر پارک

پرزیدنت کارتر داشت، فرانسه را به عنوان مقصد بعدی پیشنهاد نکرد. پرزیدنت ژیسکار دستن نیز چنین نکرد.

• • •

اکنون دیگر در دستگاه دولتی امریکا به جر برژژینسکی کسی باقی نمانده بود که مایل به رفتن شاه به امریکا باشد. قبلا سایروس ونس موافق اعطای اجازه ورود به شاه بود و حتی در ماه ژانویه از هنری کیسینجر خواسته بود اقامتگاهی برایش بیابد.<sup>۳۵</sup> اکنون وزارت خارجه استدلال می‌کرد که هم منافع امریکا در حفظ مناسبات حسنه با ایران و هم امنیت امریکاییان مقیم آن کشور ایجاب می‌کند که شاه به امریکا نرود.

در اواسط مارس ونس کاری کرد که بعدها آن را «یکی از نفرت‌انگیزترین توصیه‌هایی که در دوران خدمت خود به رئیس‌جمهوری کردم» نامید. این کار این بود که رسماً به شاه گفته شود که دیگر مقتضی نیست به ایالات متحد بیاید.<sup>۳۶</sup>

پرزیدنت کارتر نیز همینطور فکر می‌کرد. در خاطراتش می‌نویسد که در ۱۵ مارس اطلاع یافت که ملک‌حسن به واشینگتن فشار می‌آورد که به شاه اجازه ورود بدهند و می‌افزاید: «به این نتیجه رسیدم که بهتر است شاه در جایی دیگر اقامت کند و از ونس خواستم که بگردد و جایی برای اقامت او بیابد.»<sup>۳۷</sup> در واقع در این مرحله وزارت خارجه می‌دانست که تقریباً هیچ کشوری که حاضر به پذیرفتن شاه باشد وجود ندارد.

مسئله آنی و ناراحت‌کننده این بود که چه کسی این مطلب را به شاه بگوید؟ سایروس ونس به دوتن از شرکای امریکایی شاه متوسل شد: دیوید راکفلر رئیس بانک چیس مانهاتان، و باز هم هنری کیسینجر، (می‌گفتند لمسون برادر ارشد دیوید راکفلر که اخیراً درگذشت، دوست شاه است.) آیا یکی از آندو حاضر است به مراکش برود، به شاه بگوید که دولت ایالات متحد ترجیح می‌دهد، فعلاً او به امریک نرود؟

(۳۵) مجله نیویورگر، ۹ ژوئن ۱۹۸۰.

36) Vance, *Hard Choices*, p. 344.

37) Carter, *Keeping Faith*.

هیچ‌کدام این مأموریت دشوار را نپذیرفتند و در حقیقت هرکدام با خشم آن را رد کردند، بخصوص کیسینجر که عقیده داشت اجازه ندادن به یک دوست و متحد قدیمی مثل شاه برای ورود به امریکا ظالمانه است. ۲۸.

سرانجام بجز آلکساندر دو مرانش چند نفر دیگر به شاه گفتند که باید برود. «سبیلو» مأمور اطلاعاتی که قبلاً در ماه فوریه با او دیدار کرده بود بازگشت و در کاخ رباط با شاه ملاقات کرد و کلیه خطراتی را که رفتن به امریکا برای او دربر دارد - طرح دعوا در دادگاهها برای پس‌گرفتن پولهایش، استیضاح کنگره، تظاهرات - برایش شرح داد. شاه این اظهارات را با آرامش ظاهری همیشگی‌اش شنید. ۲۹.

بمنظور اطمینان از اینکه شاه موضوع را فهمیده است، سایروس ونس ریچارد پارکر سفیر امریکا را نیز به دیدار او فرستاد. پارکر دیپلومات حرفه‌ای وزارت خارجه، بلندقد است، با سری طلسم و قیافه موقر دانشگاهی. او معتقد بود که به شاه باید اجازه ورود به امریکا داده شود و بنابراین از این مأموریت خوشوقت نشد.

شاه در کتابخانه کاخ دارالسلام او را به حضور پذیرفت. کت اسپرت پوشیده بود و مرحال می‌نمود. پارکر را دعوت به نشستن کرد. سفیر سخنان خود را با این کلمات شروع کرد: «اعلیحضرتا، شما همیشه در امریکا مهمانی عزیز هستید ولی در حال حاضر رفتن شما به آن کشور بسیار نابجا خواهد بود. ممکن است مسائل قانونی در انتظارتان باشد، و نیز مسائل امنیتی.»

بعدها پارکر نقل کرد: «شاه این خبر را با آرامش و متانت شنید. هیچ شکایتی از اینکه به دوستی‌اش خیانت شده نکرد. فقط سرش را تکان داد و چند تفسیر بی‌ضرر کرد.»

پارکر ادامه داد: «من اجازه دارم به اعلیحضرت بگویم که هم پاراگوئه و هم افریقای جنوبی از پذیرفتن شما خوشحال خواهند شد.» در این مرحله وزارت خارجه امریکا توانسته بود تنها دو کشور را در

(۳۸) نیویورک تایمز، ۱۷ مه ۱۹۸۱.

(۳۹) مصاحبه نگارنده با فرهاد سپیدی در ۶ سپتامبر ۱۹۸۵.

روی زمین بیاید که آماده پذیرفتن شاه بودند. شاه پاسخ داد که خاطرات غم‌انگیزی از افریقای جنوبی دارد زیرا پدرش در آنجا مرده است. و نیز مایل نیست به پاراگوئه برود. و افزود: «من مکزیك را ترجیح می‌دهم.» چون در آنجا به مادر بیمارش که در خانه خواهرش شمس در بورلی‌هیلز می‌زیست نزدیکتر بود. شاید او می‌توانست در مکزیك به دیدارش بیاید. پارکر گفت که وزارت خارجه از دولت مکزیك این تقاضا را کرده ولی هنوز پاسخی دریافت ننموده است.

دیگر چیزی برای گفتن وجود نداشت و بنابراین شاه به صحبت درباره ایران پرداخت. او نمی‌دانست چگونه «این اشخاص خواهند توانست کشور را اداره کنند.» آنان نخواهند توانست ارتش را کنترل کنند تا چه رسد به عشایر گوناگون. هیچ‌کس مثل او به مسائل ارتش آشنا نیست. اکنون ایران دچار تجزیه خواهد شد.

پارکر می‌گوید: «وقتی اجازه مرخصی گرفتم، احساس شرم می‌کردم. بر این عقیده بودم که کشور متبوعم با شاه بد رفتار می‌کند.»<sup>۴۰</sup>

•••

فرستاده دیگر يك امریکایی بود که برای ملک‌حسن تبلیغ می‌کرد. او دان نگر نام داشت و مردی بود بشاش و شیطان، با ریش باریك که در دوره ریاست‌جمهوری لیندون جانسون سمت معاونت وزارت حمل و نقل را عهده‌دار بود. از سال ۱۹۷۷ نگر و شریکش چارلز گودل سناتور سابق نیویورک، نمایندگی مغرب را در واشینگتن برعهده داشتند. در اوائل مارس ۱۹۷۹ آندو به‌رباط احضار شدند. نگر بعدها نقل کرد: «ما را بی‌درنگ بحضور ملک‌حسن بردند. معلوم بود او مسئله‌ای دارد. شاه مردی بود که به ضیافت‌شام آمده بود و نمی‌رفت... کنفرانس سران عرب بزودی تشکیل می‌شد و او چگونه می‌توانست به برادر مسلمانش بگوید که گورش را گم کند؟ او قادر به چنین کاری نبود و دنبال کسی می‌گشت که این کار را برایش انجام بدهد.»

نگر دریافت که دستگاه حکومتی کارتر دیگر حاضر به پذیرفتن شاه

(۴۰) مصاحبه نگارنده با سفیر پارکر در ۱۳ نوامبر ۱۹۸۵.

نیست. می‌گوید: «ما دل و جرات این کار را نداشتیم.» لذا به اتفاق شریکش گودل چند بار با شاه ملاقات کرد تا درباره مقصدهای احتمالی دیگر گفتگو کنند. او از مشاهده سگهای شاه تکان خورده، بخصوص بنو سگ دانمارکی که حیوان عظیم‌الجثه‌ای بود و عادت داشت پوزه‌اش را به شلوار مردم بمالد. یکبار نگر با خودش اندیشید که پهلویها ثروت خود را صرف این چیزها می‌کنند.

بدترین ملاقاتی که این دو نفر با شاه داشتند آخرین ملاقات بود. هیچ‌کشوری در معرض دید نبود، دست‌کم هیچ‌کشوری که شاه موافق به رفتن به آن باشد. هیچ‌کشوری در اروپا حاضر به پذیرفتن او نبود. حتی ملک‌حسین پادشاه اردن که شاه دائماً از او پشتیبانی می‌کرد. ملک خالد پادشاه عربستان سعودی نیز پاسخ منفی داده بود. کاسه صیر ملک‌حسن داشت لبریز می‌شد. او به نگر گفت باید به شاه اطلاع بدهد که ضیافت شام به پایان رسیده‌است. هواپیمای اختصاصی‌اش در اختیار اوست و باید هرچه زودتر از آن استفاده کند.

بدین‌سان در روز شنبه ۲۴ مارس، دان نگر و چارلی گودل یکبار دیگر به کتابخانه‌کاخ دارالسلام رفتند تا استفاده از هواپیمای اختصاصی حسن را به شاه پیشنهاد کنند. گودل سناتور سابق کوشید شاه را از افسردگی خارج سازد. اظهار داشت او نیز در انتخابات شکست خورده، و وقتی اهالی نیویورک به او رأی ندادند احساس ناراحتی شدید کرده بود و بنابراین می‌تواند احساسات فعلی شاه را درک کند. شاه سرش را تکان داد. نگر معتقد بود اینگونه سخنان مفید است ولی بزحمت می‌تواند قرص تلخ‌مزه‌ای را که می‌خواهند شاه‌را وادار به فرودادن آن بکنند شیرین سازد.

سرانجام خودش دست‌به‌کار شد و قرص را بدون هیچ‌گونه شیرینی عرضه کرد و گفت: «اعلیحضرتا، هواپیما برای روز جمعه آماده پرواز شده‌است. بنابراین به‌ما بگویید کجا می‌خواهید بروید. ما در اختیارتان هستیم.»

شاه با سرسختی پاسخ داد: «اطمینان دارم اگر از برادر مسلمانم ده روز مهلت بیشتر بخواهم موافقت خواهد کرد.»

نگر آرامی و بالحن رسمی گفت: «اعلیحضرتا، من فقط اجازه دارم

بگویم که هواپیما برای روز جمعه آماده شده است. شاه از جا برخاست و بدون ادای کلمه‌ای اتاق را ترك کرد. ۲۱

\*\*\*

صبح روز ۲۰ مارس، شاه و ملکه و همراهان با اتومبیل به فرودگاه رباط رفتند تا سوار هواپیمای ۷۴۷ اختصاصی ملك حسن بشوند. قبلاً جامه‌دانهایشان بار هواپیما شده بود: مجموعاً ۳۶۸ عدد.

تا چند ساعت پیش آنها هنوز نمی‌دانستند به کجا بروند. افریقای جنوبی محتمل‌ترین محل بنظر می‌رسید. حسن شاه را از مخالفت با رفتن به این کشور منصرف ساخته و گفته بود اگر تنها جایی است که او را می‌پذیرد، پس باید به همانجا برود. وزارت خارجه امریکا هنوز موفق نشده بود جای دیگری برای او بیابد. اما در این میان اشرف پهلوی از دیوید راکفلر خواسته بود توجه بیشتری به وضع نامساعد شاه بنماید و او مرتب مشغول بحث با هنری کیسینجر بود. ۲۲

بی اغراق می‌توان گفت که چند لحظه پیش از آنکه شاه به افریقای جنوبی فرستاده شود، گروه راکفلر-کیسینجر توانست دست‌کم يك پناهگاه موقت برایش تهیه کند: باهاما. باهاما چندان رضایت‌بخش نبود و ترتیبات سخت و پیچیده‌ای داشت. ملکه می‌گوید: حتی در ساعت يك یا دو بعد از نیمه‌شب روز قبل از عزیمت، هنوز مطمئن نبودیم به آنجا خواهیم رفت. اما در آخرین لحظه دولت باهاما موافقت کرد. ۲۳ (شایعاتی رواج داشت که پول هنگفتی دست به دست شده است.) و در این هنگام بود که يك نقشه جدید پرواز برای هواپیمای ۷۴۷ حسن تنظیم شد.

هواپیما اقیانوس اطلس را که به رنگ شرابی تیره بود با چند مسافر پیمود. بجز شاه و ملکه، سرهنگ جهان‌بینی محافظ اصلی شاه، چند نگهبان دیگر، پورشجاع پیشخدمت مخصوص، دکتر لوسی پیرنیا پزشک خانوادگی و سگها سوار هواپیما بودند. این گروه که از سوی

(۴۱) مصاحبه نگارنده با دان ثگر در ۱۰ اکتبر ۱۹۸۵.

(۴۲) نیویورک تایمز، ۱۲ مه ۱۹۸۱ و مصاحبه نگارنده با رابرت آرماتو در

۱۳ فوریه ۱۹۸۶ و با مارك مرس در ۱۱ نوامبر ۱۹۸۵.

(۴۳) مصاحبه نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.